

بنام خدا و با سلام خدمت جناب مولانا، آقای شهبازی و همه دوستان  
ایبائی از برنامه ۹۰۵ گنج حضور

آفتابی در یکی ذره نهران  
ناگهان آن ذره بگشاید دهان  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۸۰

هر کسی در عجبی و عجب من اینست  
کاو نگنجد به میان، چون به میان می آید؟  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۰۶

ما شعبه‌ای و جزوی از خداوند بی‌نهایت هستیم و با ورود به ذهن و چسبیدن به چیزها اصل خود را فراموش کردیم. ما بی‌نهایت را در ذهن برده‌ایم و به درد افتاده‌ایم. اما وقتی که به هر دلیلی متوجه شویم و شروع به فضاگشایی کنیم، شادی بی‌سبب را تجربه می‌کنیم و این سبب می‌شود که فضاگشایی و انداختن وابستگی‌ها و همانندگی‌ها را تا بی‌نهایت ادامه دهیم و کامل از ذهن بیرون بیاییم و با خدا یکی و بی‌نهایت شویم.

لفظ جبرم، عشق را بی‌صبر کرد  
وآنکه عاشق نیست، حبس جبر کرد  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۶۳

کسی که من ذهنی را شناخته باشد، هیچ جبری را جز زنده شدن به زندگی و شادی بی‌سبب و مرکز عدم و تغییر کردن قبول نمی‌کند. اما کسی که فقط می‌خواهد در مقاومت و قضاوت و بهانه و شکایت باشد و به چیزها بچسبد و عقل تقلیدی داشته باشد که از دیگران گرفته و فکر می‌کند باید مثل دیگران در رقابت و مقایسه و حرص و شهوت زندگی کند، او خودش را در جبری که خودش به آن تن داده زندانی می‌کند.

ترک کن این جبر را که بس تهی‌ست  
تا بدانی سیر جبر چیست

ترک کن این جبر جمع مَنبَلان  
تا خبر یابی از آن جبر چو جان  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۷ و ۳۱۸۸

ما وقتی که متوجه من ذهنی شویم و تغییر را عقب نیندازیم و من ذهنی را ادامه ندهیم، از هر زندان آزاد می‌شویم، از زندان حس نقص، حسرت، حسادت، مقایسه، حرص، طمع، ولع، شهوت، خشم و هر زندانی دیگر؛ و وقتی که آزاد می‌شویم و به جبر و همانندگی‌ها اجازه ادامه نمی‌دهیم، زنده به زندگی و شادی بی‌سبب می‌شویم. یادمان باشد که زندان ما خانواده و همکار و همسر و شهر و ظاهر و جنسیت ما نیست، بلکه زندان ذهنی است که در آن خود را به تبلی زدیم و بیرون نمی‌آییم. اما خرافات و توهم را کنار بزنیم و فضا را باز کنیم و از خشم پرهیز کنیم و درد هشیارانه بکشیم، زندگی آن خشم را تبدیل به سکوت می‌کند و ما متوجه می‌شویم که خشم ما که فکر می‌کردیم ارثی است، از درون ما رفته و این باعث می‌شود که متوجه شویم باید از ذهن بیرون بیاییم؛ و به طور خلاصه ما اختیار داریم و می‌توانیم انتخاب کنیم که هر وقت بخواهیم از ذهن بیرون بیاییم، از هر گذشته و آینده، از هر درد و حرص و طمع و شهوت و حس نقص و کم‌بینی و ناشکری. درسته شاید در اوایل کمی سخت باشد، شاید ندانیم، شاید درد هشیارانه آنقدر شیرین باشد که ما آن را با هیچ حسرت و درد ناهشیارانه و شهوتی عوض نکنیم، شاید درد هشیارانه چند دقیقه طول بکشد، اما درد ناهشیارانه برای حسرت‌ها یک عمر... پس انتخاب با ما است.

زانکه شاکر را، زپادت وعده است  
آنچنانکه قرب، مزد سجده است  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۰

اگر در برابر هر فکر، اتفاق و وضعیتی فضا را باز کنیم و تسلیم باشیم و به زندگی بگوییم نمی‌دانم، شکر در ما زنده می‌شود و شکر خاصیتی دارد از جنس فراواندیشی و وحدت و سلامتی. زیرا که وقتی شاکر باشیم و آرام، این باعث می‌شود هر قدم را با عقل خداوند برداریم و بنابراین وقتی عقل خدا کار کند، ما در مسیر درست هدایت می‌شویم و زندگی ما را به سمت خوراک سالم، کتاب سالم، استاد سالم، دوست سالم، کسب سالم، ورزش سالم، تفریح سالم، فکر سالم، احساسات سالم و هر چیز سالمی هدایت می‌کند. به طور خلاصه، مزد تسلیم و سجده و صفر شدن و انداختن افکار من ذهنی، یکی شدن با خداوند و خرد بی‌نهایت زندگی است. حال انتخاب با ما است که مقاومت و ناشکری با عقل من ذهنی و تقلیدی... و یا پذیرش و باز کردن فضا و تسلیم بودن به خرد کل.

گفت: وَأَسْجُدْ وَاقْتَرِبْ يزدان ما  
قرب جان شد سجده ابدان ما

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۱

حق تعالی به ما فرمود: سجده کن و نزدیک شو. سجده‌ای که توسط جسم‌های ما صورت می‌گیرد، موجب تقرب روح ما به خدا می‌شود.

گر زیادت می‌شود، زین رو بُود  
نه از برای بوش وهای و هو بود  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۲

اگر برکات در درون و بیرون به ما ریخته می‌شود، از برای شکر و تسلیم است. محبت و مهربانی و وحدت و دوستی و آزادی و فراوان‌اندیشی و سکوت و صلح و عمق و سکون را با تسلیم و پرهیز دریافت می‌کنیم، نه با مقاومت و فرمول‌سازی و خودنمایی و خوب‌نمایی با ذهن.

پاره‌دوزی می‌کنی اندر دکان  
زیر این دکان تو، مدفون دو کان

هست این دکانِ کِرای، زود باش  
تیشه بستان و تکش را می‌تراش  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۵۰

وقتی که زندگی یکی از وابستگی‌ها و یا همانندگی‌ها و یا دردهای ما را نشانه می‌رود تا بیندازد، ما نباید با من ذهنی مقاومت کنیم و یا روی آن پارگی را با چیزی دیگر و یا کسی دیگر و یا دردی دیگر بپوشانیم. بلکه باید خودمان هم همکاری کنیم و به این کار کمک کنیم تا موازی با خدا و هماهنگ با خدا شویم و همانندگی‌ها و وابستگی‌ها را جدا کنیم و راحت شویم. ما روی خود اصلی را با انواع چیزها پوشانده‌ایم تا خودنمایی کنیم و برتر باشیم و احساس امنیت کنیم و در مسابقه‌ای که دیگران به ما یاد دادند، اول باشیم؛ مسابقه تعدد رابطه با جنس مخالف، مسابقه تایید شدن و جلب توجه، مسابقه جمع کردن شهرت و مال و اشیاء، مسابقه دانش علمی و معنوی و سیاسی و اجتماعی، مسابقه خوردن، مسابقه فن بیان و چرب‌زبانی و دورویی. حال انتخاب با ما است تا خود را که شعبه‌ای از خدا هستیم، تسلیم خود خدا کنیم و یا این مسابقات تلف‌کننده و بی‌اهمیت و پیش پا افتاده که فقط خماری و درد دارند و با شادی بی‌سبب قابل مقایسه نیستند، ادامه دهیم.

هر که ماند از کاهلی بی‌شکر و صبر  
او همین داند که گیرد پای جبر

هر که جبر آورد، خود رنجور کرد  
تا همان رنجوری‌اش، در گور کرد  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۶۸ و ۱۰۶۹

من ذهنی با تمام قوا می‌خواهد به تغییر تن ندهد و ما با یک ترمز و دو ترمز شاید حریفش نشویم و باید پا را روی ترمز نگه داریم تا خسته و بی‌جانش کنیم. یعنی مداومت و تکرار داشته باشیم و هر لحظه پرهیز و پذیرش بی‌چون و چرا و عدم مقاومت و قضاوت و عدم بد و خوب کردن داشته باشیم تا شکر و صبر در ما زنده شود و این یعنی مرکز عدم و استفاده از خرد کل. پس متوجه شدیم که ترمز دست ما است و هیچ جبری برای ماندن در خشم و تنفر و حسادت و گدایی و حرص و طمع و ولع وجود ندارد. مگر آنکه ما به کاهلی و تنبلی تن دهیم و ترمز نکنیم و به من ذهنی اجازه دهیم با سرعتی که دارد، ما را به ته دره سقوط دهد و تلف کند. پس اگر قریب کسی می‌خواهیم شویم که از جنس حرص، ولع، اعتیاد، تعدد رابطه، غیبت و دیگر دردها است، ترمز کنیم. اگر فکر چیزی خواب را از ما گرفته، ترمز کنیم. به طور خلاصه من ذهنی چون شکر و صبر ندارد، خود را تسلیم همانندگی‌ها و دردها می‌کند. ولی اگر پا را روی ترمز نگه داریم و در پرهیز و مراقبه باشیم، هر فکر و احساسی که بخواهد ما را تلف کند، شناسایی می‌کنیم و متوجه می‌شویم که جبر نیست که من کنترل کنم، واکنش بدهم، حرص بزنم، طمع کنم، ولع داشته باشم و یا خشمگین و متعصب باشم، خودنما و دورو و متقلب و یا ناشکر باشم، خیر! هیچ جبری برای اینها وجود ندارد.

زآنکه بی‌شکری بُود شوم و سَنار  
می‌برد بی‌شکر را در قعر نار

گر توکل می‌کنی، در کار کن  
کشت کن، پس تکیه بر جبار کن  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۴۶ و ۹۴۷

زندگی روی ما کار می‌کند و ما را با اتفاقات و بی‌مرادی و حوادث روبرو می‌کند تا جایی که ما ناشکری و حرص را بیندازیم و شاکر و شاد بی‌سبب و هشیاری لطیف و عمیق و بی‌نهایت و خداگونه شویم و اگر این را متوجه نشویم و در ناشکری و مقاومت بمانیم، اجازه می‌دهیم که دیو من ذهنی و شوم که فقط هشیاری جسمی و شهوتی و حریص دارد، ما را نابود کند. پس با پرهیز و پذیرش و تسلیم و سکوت و اعتراف به نمی‌دانم، توکل صد در صد کنیم و از ندانستن ترسیم و صبر کنیم تا زندگی هدایت ما را انجام دهد.

با سپاس از همه  
علی